

شمارهٔ ۴

سوی خانه رفتند هر سه چو باد
شب آمد بختند پیروز و شاد
چو خورشید زد عکس بر آسمان
پراگند بر لاژورد ارغوان
برفتند و هر سه بیاراستند
ابا خوشتن موبدان خواستند
کشیدند با لشکری چون سپهر
همه نامداران خورشیدچهر
چو از آمدنشان شد آگاه سرو

بیاراست لشکر چو پر تذرو
فرستادشان لشکری گشن پیش
چه بیگانه فرزندگان و چه خویش
شدند این سه پرمایه اندر یمن
برون آمدند از یمن مرد و زن
همی گوهر و زعفران ریختند
همه یال اسپان پر از مشک و می
پراگنده دینار در زیر پی
نشستن گهی ساخت شاه یمن

همه نامداران شدند انجمن
در گنجهای کهن کرد باز
گشاد آنچه یک چند گه بود راز
سه خورشید رخ را چو باغ بهشت
که موبد چو ایشان صنوبر نکشت
ابا تاج و با گنج نادیده رنج
مگر زلفشان دیده رنج شکنج
بیاورد هر سه بدیشان سپرد
که سه ماه نو بود و سه شاه گرد
ز کینه به دل گفت شاه یمن